

بررسی دلالت نهی غیری بر فساد

خلاصه جلسه گذشته

بحث درباره بررسی فرمایش مرحوم مظفر و شهید صدر رضوان الله تعالی علیهما بود و بیان شد اینکه آقایان بین حیث اقتضاء که همان وجود نهی غیری مولوی است و حیث عدم اقتضاء یعنی اکتفاء به نهی غیری عقلی فرق می‌گذارند این فرق با این مبنا که قائل به عدم اقتضاء به خاطر کفایت نهی عقلی و لغویت نهی غیری مولوی هستند چطور قابل جمع است. اگر کسی قائل شد به اینکه ما در مقام نهی عقلی داریم و این نهی عقلی کفایت از نهی غیری مولوی می‌کند در اینجا نباید تفاوتی بین بود و نبود این نهی قائل شود. این نکته اولی بود که مطرح شد.

نکته دوم در اشکال به مبنای شهید صدر و مرحوم مظفر

نکته دومی که باید در این راستا بررسی شود مسأله دلیل حرمت ضد است. در مسأله دلیل حرمت ضد خاص که الان فرض ما با قبول این است که دلیلی بر حرمت صلوات به عنوان ضد خاص ازاله داریم، که در دلیل حرمت ضد خاص مبنای اصلی دلیل، مسأله مقدمیت ترک ضد برای تحقق واجب است. ما واجبی اهمی به نام ازاله داریم که ترک صلوات مقدمه تحقق ازاله است و باید واجب باشد و چون ترک صلوات واجب است ضد عام آن که صلوات است محرم است و استلزام تحقق ازاله به یک معنا به این برمی‌گردد پس مسلک مقدمیت صریحا و مسلک استلزام با تحلیلی که در مباحث گذشته بیان شد به همین معنا برمی‌گردد یعنی یک نوع ملازمه‌ای بین ترک مانع و تحقق مأموریه وجود دارد. به دلیل اینکه دلیل وجوب غیری مقدمه حکم عقل است قول مختار آقایان دو مرحله داشت مرحله اول این بود که ملازمه وجود ندارد یعنی وجود حکم عقل کافی است و ما مسأله وجوب غیری نداریم کما اینکه مسأله حرمت غیری را نداریم ولی با فرض تنزل از اینکه مسأله ملازمه موجود نیست قول مطابق با تحقیقی که آقایان قائل هستند وجوب مقدمه موصله که قول صاحب فصول است. اولاً اصل ملازمه وجود ندارد به خاطر بحث کفایت حکم عقل در مسأله مقدمه واجب و در مسأله حرمت ضد خاص، ثانیاً اگر ملازمه هم وجود داشته باشد حق با صاحب فصول است. خوب توجه کنید زیرا این مطلب خیلی با بیانی که آقای صدر دارند مرتبط است.

بررسی مبنای صاحب فصول در وجوب مقدمه واجب

در مسأله مقدمه واجب حق با صاحب فصول است ایشان قائل بود که مقدمه موصله واجب است. مقدمه موصله یعنی مقدمه‌ای که مقید به ایصال است یعنی مقدمه‌ای واجب است که بعد از آن ذی المقدمه تحقق پیدا کند. در باب وجوب مقدمه دو تفصیل در مقابل قول مشهوری که قائل بودند ذات مقدمه واجب است وجود داشت.

یک تفصیل از صاحب معالم رسیده بود که تقریباً در کلمات شیخ اعظم هم بود که قائل بودند مقدمه‌ای واجب است که در آن قصد توصل به ذی المقدمه باشد. قصد توصل یعنی اگر من صدای غریقی را شنیدم و از دیوار دیگران بالا رفتم تا غریق را نجاب بدهم یعنی حرکات و تصرف در ملک مردم به قصد انقراض غریق باشد و چنین مقدمه‌ای را شیخ واجب می‌دانست. مقدمه‌ای واجب است که به قصد توصل باشد و ثمره آن این بود که اگر کسی از دیوار مردم بالا رفت برای اینکه چیزی را بردارد و ناگهان چشم او به غریقی افتاد که در حال غرق است و به نجات او برود این تصرف را شیخ حرام می‌دانست زیرا به قصد نجات غریق نرفته بود بلکه به قصد دزدی رفته بود و حکم به وجوب غیری این تصرف از باب مقدمه واجب نمی‌توان کرد زیرا قصد توصل در آن نبود.

تفصیل دوم کلام صاحب فصول بود که قائل بود مقدمه‌ای واجب است که موصل به ذی المقدمه باشد چه قصد توصل کرده باشد و چه قصد توصل نکرده باشد و ثمره این است که اگر کسی به هر قصدی به داخل منزل مردم رفت و ناگهان مواجه با غریق شد و رفت او را نجات بدهد این تصرف به دلیل اینکه موصل به واجب است واجب است و نیازی به قصد توصل به واجب ندارد و در فقه آثار این مبانی مشخص می‌شود. اگر کسی به قصد توصل برود و زمانی که به غریق رسید به آب نپرد و بترسد که غرق شود بنابر نظر شیخ انصاری این اشکال نداشت زیرا قصد او از ورود به منزل مردم انقراض غریق بوده است. مشهور قائل بودند ذات مقدمه واجب است چه با قصد توصل و چه بدون قصد توصل و چه با قید ایصال و چه بدون قید ایصال که مرحوم آخوند از این قول دفاع کرد.

مرحوم آخوند به صاحب فصول اشکال کرد که او بین حیث تقییدی و حیث تعلیلی خلط کرده است. حیث تعلیلی را مرحوم آخوند عنوان «مقدمه» بیان کرد یعنی علت وجوب این عمل مقدمه واجب بودن است ولی مناط در ذات مقدمه است و ربطی به عنوان مقدمیت آن ندارد و این عنوان دخلی در مناط ندارد این عمل یعنی نصب سلم به من توانایی می‌دهد که بالای بام برم، بله وجوب این نصب سلم به خاطر مقدمیت آن است ولی مناط آن اقدار و توانایی است که در من به وجود می‌آید. پس مناط در ذات مقدمه است و حیث عنوان مقدمه حیث تعلیلی است و حیث تقییدی نیست. حیث تقییدی مانند اینکه یک عملی به دلیل اینکه صلات است واجب است و حرکات صلاتی بدون حیث صلاتی وجوب ندارند و حیث صلاتی حیث تقییدی برای این حرکات دارد ولی حیث مقدمه به تعبیر مرحوم آخوند حیث تعلیلی است. مرحوم آخوند می‌گفت صاحب فصول دنبال مقدمه موصله رفته زیرا دیده حیث مقدمه وقتی درست می‌شود که واقعا به دنبال آن ذی المقدمه آید این عمل اگر ذی المقدمه به دنبالش نیاید که به آن مقدمه

نمی گویند مقدمه بودن وقتی است که بعد از آن عمل، ذی المقده بیاید و اگر ذی المقدمه تحقق پیدا نکند به آن عمل مقدمه نمی گویند. نصب سلمی را وقتی مقدمه می گویند که کون علی السطح محقق شود و اگر کون علی السطح محقق نشود که به آن مقدمه نمی گویند. مرحوم آخوند فرمودند صاحب به این دلیل دنبال مقدمه موصله رفته است که برای عنوان مقدمه حیثیت تقییدی قائل شد و لذا اگر مقدمه به حیث تقییدی واجب باشد حرف او درست است و واجب یک قیدی دارد به نام ایصال که باید آن محقق شود یعنی ذی المقدمه بعد از مقدمه محقق شود تا بتوان قائل شد عنوان مقدمه درست است و فرض هم این است که وجوب برای عنوان مقدمه است بنابراین ذات مقدمه واجب نیست بلکه مقدمه موصله واجب است و این کلام صاحب فصول به دلیل خلط بین حیث تعلیلی با حیث تقییدی است و لذا مرحوم آخوند در چند جای بحث مقدمه واجب به صاحب فصول اشکال کرده است.

این تقریبا فرمایش صاحب فصول و مرحوم آخوند در مقدمه موصله بود. محققین بعد از مرحوم آخوند حرف مهمی که زدند این است که اولاً ملازمه وجود ندارد به دلیل لغویتی که بیان شد ولی اگر ملازمه وجود داشته باشد حق با صاحب فصول است زیرا اگر دلیل در وجوب مقدمه حکم عقل است، عقل معتقد است تمام حیثیات تقییدی هستند. تفکیک بین حیث تعلیلی از تقییدی عرفی است نه عقلی، عرف می تواند تفکیک کند و بگوید این شی نجس وقتی ملاقات با نجاست کرد حیث ملاقات تعلیلی است. وقتی جدا شد باز نجس است زیرا سرایت محقق شد و نجاست شکل گرفت بعد که از هم جدا شدند باز نجس است لذا در بقا نجاست حفظ ملاقات لازم نیست زیرا حیث ملاقات تعلیلی است. اگر ما سراغ لسان دلیل برویم و یک دلیلی را به عرف عرضه کنیم برای بعضی از عناوین حیث تقییدی قائل است و برای بعضی از عناوین حیث تعلیلی قائل است مثلاً حیث ملاقات تعلیلی است و حیث سرایت تقییدی است و تا سرایت نباشد نجاست محقق نمی شود و ملاقات علت است. الی ماشاء الله در استصحاب با «لاتنقض» این کار را انجام می دهیم و می گوئیم از یک طرف شک داریم و از طرف دیگر یقین سابق را می توان جری استصحابی کرد به دلیل تفکیکات عرفیه در تطبیق عناوینی که در لسان دلیل است مانند نقض. از یک طرف باید یک تغییر ایجاد شده باشد که شک محقق شود و از یک طرف تغییر سبب نمی شود که من شک کنم این همان است و اگر به دست عقل داده شود عقل می گوید اگر تغییری ایجاد شود که شک به وجود آید این همان نیست و دیگر نقض صدق نمی کند ولی اگر به عرف داده شود عرف می گوید هم تغییر اشکال ندارد و شک موجود است همچنین این همان است و جمع بین اینکه هم شک به وجود آید و هم این همان باشد عرفی است.

در عرفیات این طوری است و لذا در عرف و در دلیل ما اهمال داریم ولی اگر در حکم عقل و در ثبوت برویم اهمال نداریم و نمی توان گفت معلوم نیست که حیث این تعلیلی است یا تقییدی و شک می کنیم قطعاً یا تعلیلی است یا تقییدی است. این مطالب در حیث اثبات و عرف درست است و کاملاً قابل شناسایی است. اگر عقل خواست در

جایی حکم کند عقل می‌گوید امکان ندارد و حیثیات تعلیلی در حکم عقل به حیثیات تقییدی برمی‌گردند و باید برگردند والا عقل حاکم نیست. عقل می‌گوید این به دلیل اینکه مقدمه است واجب است. اگر این به خاطر مقدمیت واجب است باید ایصال محقق شود والا دیگر وجوبی ندارد اینکه قائل شویم حیث عنوان مقدمه تعلیلی است نه تقییدی با اینکه بگوییم حاکم در بحث مقدمه عقل است منافات دارد و لذا عقل می‌گوید اگر قرار است من حکم کنم که این واجب است با این قید حکم می‌کنم که عنوان مقدمه بر آن باشد والا من چکار به نصب سلّم دارم و نصب سلّمی که مقدمه برای بالای بام رفتن نیست به درد نمی‌خورد. عقل این حرکات را به قید مقدمیت واجب می‌داند و لذا باید ذی المقدمه واجب باشد تا اینها واجب باشد. لذا اگر حاکم به ملازمه عقل باشد ناگزیریم برای مقدمه حیث تقییدی قائل شویم و نمی‌توان برخورد عرفی کرد زیرا حاکم به ملازمه را عقل می‌دانیم زیرا مقدمه واجب به حکم عقل واجب است و لذا عقل با حیث مقدمیت این را واجب کرده است و این فرمایش مرحوم آخوند که در خیلی جاهای بحث مقدمه واجب با آن کار می‌کند اشکال دارد. در مقدمه داخلیه با این کار می‌کند و می‌فرماید اجزا مقدمه داخلیه هستند اگر وجوب نفسی دارند نمی‌توانند با یک عنوان دیگری به نام مقدمه وجوب گیری داشته باشند زیرا حیث مقدمه تعلیلی است اجتماع مثلین لازم می‌آید. به او اشکال کردند که اگر حاکم این وجوب عقل است حیث آن باید تقییدی باشد زیرا احکام عقل این طوری است.

ارتباط مبنای صاحب فصول در مقدمه واجب با بحث ضد

این عین مطلب دیروز ما با بیان دیگری است و خلطی که در کلام شهید صدر است اینجا معلوم می‌شود. در ترک صلات کدام ترک صلاتی واجب است ترک صلات موصول که ترک صلاتی است که بعد از آن ازاله محقق شود. اگر ترک صلات واجب باشد این واجب باید مقدمه موصوله باشد. ترک صلات واجب است زیرا مقدمه واجب واجب است ولی از باب مقدمه موصوله به حکم عقل واجب است. اگر ترک صلات به حکم عقل واجب است عقل می‌گوید ترک صلات با حیث مقدمیت واجب است یعنی باید موصول به ازاله باشد لذا اگر قرار کسی ازاله انجام ندهد ترک صلات دیگر واجب نیست فعل صلات هم محرم نیست به حکم عقل محرم نیست. اگر در فضای حکم مولوی گیری عقلی یا به خود حکم عقل اکتفا می‌کنیم یا به حکم مولوی که عقل استفاده می‌کند اکتفا می‌کنیم اگر به حکم عقل اکتفا کردیم که اصلا وجوب گیری نداریم. عقل می‌گوید تو منبعث باید شوی از امر نفسی و تو چون منبعثی انجام می‌دهی. و اگر قرار است منبعث نشوی با ده امر گیری هم انجام نمی‌دهی. این اکتفا به حکم عقل و لغویت وجوب گیری است، یا می‌گوییم وجوب گیری به حکم عقل داریم که در نتیجه عقل می‌گوید وجوب گیری برای ترک صلاتی دارید که بعد از آن ازاله محقق شد. لذا اگر ما فرض کنیم قرار ازاله محقق نشود عقل می‌گوید من چکار به این صلات دارم که قرار شما ترک کنید و چرا باید ترک صلات کرد! ترک صلاتی را من برای تو لازم می‌دانم که

مقدمه موصله به واجب اهم باشد. اگر قرار ازاله انجام ندهی من ترک صلوات را گردن تو نمی اندازم. ترک صلوات غیر موصل واجب نیست لذا اگر هر موقع شما پیشیمان شدی و خواستی ازاله انجام بدهی می توانی نماز را بشکنی و بروی ازاله کنی، چون ترک صلوات موصل به واجب لازم است. ترک صلوات موصل به ازاله لازم است. در اینجا شیخ یک حرف عجیب دقیقی دارد که احتمال می دهم ریشه خلط شهید صدر به آن حرف شیخ برگردد که این را جلسه بعد بیان خواهیم کرد که این هم به عدم رعایت احکام عدم برمی گردد.

وقتی با عقل کار می کنید ما احکام عقلی را یکی یکی جدا می کنیم و اگر با دلیل لفظی یا عرف کار می کنید ما هم سراغ تفکیک حیث تعلیلی از تقییدی می رویم، لذا اگر ما قائل شدیم ترک صلوات واجب است عقل می گوید ترک صلوات موصل واجب است و اگر ازاله ای محقق نشود عقل کاری به ترک صلوات ندارد. نه نهی عقلی در اینجا وجود دارد و نه نهی غیری که کاشف آن عقل باشد. اصلاً چنین نهی اینجا نداریم و این کشف می کند از اینکه حرف شما در اینجا به اینکه مقربیت آن از بین رفته است صحیح نیست و اصلاً کاری به مقربیت آن ندارد. به شهید صدر و مرحوم مظفر اشکال می کنیم که این عمل در فضای ترک اهم محبوب مولا است، مولایی که دستش از اهم کوتاه است آیا واقعا اجازه می دهد دستش از مهم بریده شود و آیا اضافه این اضافه بغض است. اضافه بغض در فضایی است که قرار است اهم محقق شود یعنی ترک صلوات موصل به اهم است و مولا می گوید برو دنبال اهم و اضافه، اضافه بغض است. چرا مکلف در شرایطی که اهم ترک شده است نتواند قرب معنوی با مهم پیدا کند. هیچ دلیل برای مبعوضیت مهم در فضای ترک اهم وجود ندارد و نه عقل و نه لسان دلیل قائل به این مطلب نیستند. از همین جا یک دلیل دیگری بر غلط بودن ترتب استفاده می شود که جلسه بعد وقتی عبارت شهید را خواندیم بیان می کنیم.

تعجب از آقای سبحانی است سازمان آیت الله فاضل اینجا مرتب است. ما در فضایی که می خواهیم به فرمایش اول شهید صدر یا مرحوم مظفر برسیم که می گفت با فرض نهی غیری نمی توان احراز مناط کرد حتی با ترتب، که این حرف خیلی عجیبی است. قوام نهی غیری این است که عقلی حاکم به نهی غیری است که برای مقدمه حیثیت تقییدی قائل است و عجیب است که ایشان برای حرکات خروجی چنین فتوایی داده است. عقل حاکم به نهی غیری است و عجیب تر کلمات بعض بزرگان است که فرمایش آنان الان سر درس است و ریشه آن در خلط احکام عدم است. حکم عدم را درست تحلیل نمی کنند و با عدم در جایی که عقل حاکم است عرفی کار می کنند. بنابراین اگر ما سراغ این مطلب رفتیم که با حکم عقل تکلیف مقدمه واجب یعنی ترک صلوات را روشن کنیم یا با حکم عقل به استلازم خواستیم قائل شویم تا وقتی در فضای حکم عقل هستی حیثیت ترک، لزوم ترک موصل است زیرا آنچه در اینجا موضوعیت دارد تحقق ذی المقدمه است و در تحقق ذی المقدمه این حیث هست که باید نشان بدهد این ترک موصل است و اگر قرار است ذی المقدمه محقق نشود هیچ مناطی در لزوم ترک بر حرمت وجود ندارد مناط

مبغوضیت در اینجا وجود ندارد و لذا مولایی که الان دستش از اهم بریده شده است چگونه این عمل مهم برایش مبغوض باشد. اضافه این عمل مولا اضافه حب است نه اضافه بغض و این عمل محقق قربیت است و حق با محقق خوئی است که قائل است قصد ملاک محقق عبادیت عبادت است زیرا ایشان معتقد عبادت با اضافه الی الله درست می شود و این عمل قطعاً مضاف به مولا است در فضایی که ترک آن ترک موصل نیست اگر ترک آن ترک موصل بود کاملاً قبول داشتیم که فعل آن محرم است. بنابراین در بیان اول شهید صدر و مرحوم مظفر این خلط جدی وجود دارد. بیان دوم شهید صدر که خواسته با ترتب کار کند بدتر است که این بیان دوم را مرحوم مظفر بیان نکرده است بلکه خواسته بین نهی غیر مولوی و نهی عقلی فرق قائل شود ولی واقعاً فرق فارق نیست نه عقل و نه نهی که مستکشف حکم عقل است هیچ منافاتی با تحقق قرب و تحقق اضافه حبّ و صحت این عبادت ندارند آن هم عبادت در فضا ترک ازاله. نکته‌ای از عبارت شیخ که مرحوم آخوند در کفایه بیان نموده است باقی ماند که جلسه بعد بررسی خواهیم کرد.